

درباره «شازده احتجاب» هوشنگ گلشیری بعد ۱۲ سال سانسور

۹۷/۰۶/۱۰ (۱۰:۰۰)

روزنامه سازندگی/ هوشنگ گلشیری «شازده احتجاب» را سال 1348 چاپ کرد. کتابی که به سرعت به یکی از آثار بحث ساز ادبیات ایران تبدیل شد. در واقع جریانی از ادبیات داستانی که تحت نام محفلی به نام «جنگ اصفهان» در دهه چهل تشکیل شده بود با مطرح کردن نام هایی چون گلشیری و شازده احتجاب، بهرام صادقی و سنگر و قمقمه های خالی، محمد کلباسی، رضا فرخفال، یونس تراکمه و... جنسی از ادبیات را پیشنهاد داد که درش ردپای سکونی دیده می شد که از تاریخ ایران می آمد.



گلشیری پیش از انتشار شازده احتجاب چند داستان

کوتاه موفق و ناموفق و یک کتاب ناموفق منتشر کرده بود. اما ظهور شازده احتجاب در فضای مملو از رئالیسم گرای افراطی از نوع سوسیالیستی اش و البته تقلید از نویسندگان نسل اولی چون هدایت و چوبک یک انقلاب بود. داستانی بلند که درش کابوس رقم زده می شد.

شازده احتجاب و روزگارش

شازده احتجاب یکی از خواننده شده ترین کتاب های تاریخ ادبیات ایران است. اغراق نیست اگر بگوییم بین سه کتاب ادبیات نخبه گرای ایران از حیث میزان خوانش قرار دارد. حداقل از دهه شصت به این طرف به ندرت نویسنده و مخاطب و منتقدی بوده که کارش را آغاز کرده باشد و این کتاب جزو نخستین خواننده های اش نباشد. کتاب قصه ای مشهور دارد. یک شاهزاده قاجاری از نفس افتاده و در حال مرگ که در زمان می چرخد و به واسطه انگاره هایی معنا ساز به تماشای آنچه اجدادش کرده اند و آنچه رقم زده اند می رود.

اضمحلال یک دوره مهم انسانی و تاریخی، استفاده از تکنیک جریان سیال ذهن و همچنین توجه به نقش کلیدی شخصیت های زن در رمان و تشبیهی که آنها دچارش می شوند از جمله عواملی است که این کتاب را اتفاقی در ادبیات ایران معرفی کرد و به سرعت نیز کلاسیک شد. داستان بلندی تلخ که یکی از تقلید شده ترین آثار ادبیات ما نیز شد. میزان داستان ها و رمان هایی که به تأسی از این اثر نوشته شد فوق العاده زیاد است. بخشی از آن البته به حضور محوری و فعال هوشنگ گلشیری بازمی گردد در آموزش داستان نویسی و حلقه هایی که از سال های دهه شصت در تهران تشکیل داد و بخشی دیگر به جریان های سیاسی و اجتماعی باز می گردد

که باعث شد روایت گلشیری نمونه ای نمادین شود در نگاه به تاریخ پدران. نسخه سینمایی که بهمن فرمان آرا براساس این کتاب در دهه پنجاه ساخت نیز یکی از اقتباس های مهم تاریخ سینمای ایران است. نگاه سیاسی گلشیری به مصادیق تاریخی که کنارش بودند و او راوی تعفن و مرگشان بود، مخاطبان را شوکه کرد. این را باید کنار نثر آهنگین و موج او گذاشت در این کتاب. با این فرآیند شازده احتجاب کتابی نبود که محبوب متولیان سیاسی باشد و برای همین قصه سانسور و ممنوعیت اش همراه بسیاری دیگر از آثار هوشنگ گلشیری قصه ای ست پر آب چشم.

شازده احتجاب و سانسور

هوشنگ گلشیری از اوایل دهه شصت و زمانی که بسیاری از روشنفکران و نویسندگان ایران را ترک کردند یا به کنجی خریدند به عنوان یک فعال ادبی و روشنفکری در میانه میدان ایستاد. او که در سال های قبل معلمی می کرد و زندگی اش از این راه می گذشت از کار بیکار شد و بنا بر روایت هایی که خود نوشته و همسر مترجم اش: فرزانه طاهری نیز به آنها اشاره کرده، بسیار سخت می زیست. این میان او که در دهه پنجاه و اول دهه شصت آثار موفق و جدی دیگری مانند «بره ی گمشده راعی»، «کریستین و کید»، «نمازخانه کوچک من»، «معصوم پنجم» و ... را نوشته بود با ممنوعیت اکثر کارهای اش مواجه شد.

سال ها با کسانی که در پهنه زمانی دهه شصت کار ادبیات کرده بودند هم صحبت بوده ام و همه به اتفاق از فشار معیشتی و از آن مهمتر فضای محدودی که رقم خورده بود می گفتند و اینکه چه قدر ماندن در این فضا مشکل بود، مثال هایی چون گلشیری بسیارند. احمد محمود نیز دچار همین گیر و گرفت شد، احمد شاملو به شکلی دیگر، نویسندگان جوانی که می خواستند کار منتشر کنند فارغ از مساله برخوردها که نمونه هایی از آن در ماجرای شهرنوش پارسی پور و کتاب اش دیده شد، مشکل بزرگ عدم ریسک پذیری ناشران را داشتند. گلشیری به تنهایی علاوه بر اینکه خود تخت فشار شدیدی بود تبدیل به ملجاء و روزنه امید بسیاری از همین نویسندگان شد.

او چند بار جنگ هایی داستانی منتشر کرد که درش از هر نویسنده یک یا دو داستان بود و با این کار آنها را در حیات ادبی کمک کرد. همین طور تعاملی که با معدود نشریات ادبی باقی مانده داشت. از سویی روزگار به سختی می گذراند. به قول فرزانه طاهری «کارِ گل» ... اما داستان شازده احتجاب در سال 1368 و بعد نه سال ممنوعیت رویه ای دیگر یافت. کتاب منتشر شد. در آن سال و یکی دو سال بعدش برخی کارها که وضعیت شازده احتجاب را داشتند توانستند به بازار بیایند. اما این رویه کاملاً موقتی بود و فضا با تثبیت جریانی به نام اداره کتاب که قرار بود به کتاب ها پیش از انتشار «اجازه» بدهد، سمت و سویی دیگر پیدا کرد...

شازده احتجاب و نویسنده در دهه هفتاد

بی راه نیست اگر بگویم دهه هفتاد و سال های ابتدایی اش به اندازه بیست سال یا بیشتر جان و نفس نویسنده ای چون هوشنگ گلشیری را گرفت. در سال های پایانی دهه شصت و بعد بسته شدن دوباره فضا با ساخته شدن اداره کتاب و وزارت ارشاد و تئوریزه شدن برخورد جدی با نویسندگان و روشنفکران غیرخودی در برخی نهادهای امنیتی و اجرایی شدنش، هوشنگ گلشیری یکی از نام هایی بود که به خاطر قدرت، کاریزما و حتی میزان مخالفان ادبی اش و از همه مهم تر جان سختی اش در عدم مهاجرت و گم شدن در گوشه ای از جهان تحت فشار قرار گرفت.

شازده احتجاب بعد همان تک چاپ سال 1368 باز به محاق رفت و نسل من که تازه در اوایل دهه هفتاد با نام گلشیری آشنا شده بودند به سخت ترین شیوه کتاب را می یافتند. آن زمان که نسخه های افسست در کار نبود یافتن شازده احتجاب و داشتن اش یک اتفاق مهم بود و البته سخت. از سویی گلشیری محافل داستان نویسی خود را داشت و با نشریات معدود اما تاثیرگذاری چون «گردون» و «آدینه» همکاری می کرد. مقالات مهمی که او در آن سال ها نوشت گاه برای اش گران هم تمام شد. این حصر عملاً در کل سال های دهه هفتاد با او بود. هر چند مثلاً سال 1373 مجموعه داستان جدید او «دست تاریک، دست روشن» توانست به بازار بیاید ولی عمده کتاب های اش در غیبت محض بودند.

شازده احتجاب در این وضعیت شکلی نمادینی مضاعفی پیدا کرده بود. هوشنگ گلشیری که تن به هیچ سانسوری نمی داد مدام در حال سر و کله زدن با مسئولان سانسور بود و در این باره حکایت های پرشماری

از او در دست است. گلشیری و شازده احتجاب در دهه هفتاد در عین تنهایی چراغی بودند برای ادبیات ایران. هرچند گلشیری منتقدان بسیاری داشت و دارد. آنها که نگاه ادبی او را بر نمی تابیدند و اعتراض داشتند به قدرت مطلق که در ادبیات ایران داشت (و البته آن را با نوشته ها و تلاش های فراوان اش به دست آورده بود) نیز اذعان می کردند که چه قدر توان ایستادن مقابل سانسور را افزایش داده است.

گلشیری در روزهای پرهراسی که ماجرای قتل های زنجیره ای رقم می خورد و فشارهایی از تمام جوانب از جمله صدا و سیما و برنامه «هویت» که با مشارکت سعید امامی برای تخریب چهره روشنفکران و نویسندگان ساخته شده بود بر او و نویسندگان دیگر وارد می شد، فضا را ترک نکرد. این یک روایت شعاری و نمادین و احساس برانگیز صرف نیست که رفتار هوشنگ گلشیری به عنوان مردی که ناچار شده بود بسیاری از ظرفیت های نویسندگی اش را صرف مبارزه با تصلب، سانسور و کم رقم شدن جریان داستان نویسی غیر فرمایشی کند عمیقاً ستایش برانگیز است. او که نویسندگانی جاه طلب بود و رویاهای زبانی و روایی فراوانی در سر داشت،

در آخرین سال دهه هفتاد و تنها در زمانی که شصت و سه سال داشت از دنیا رفت و این مصادف شد با تجدید چاپ جدید شازده احتجاب گلشیری بعد به قدرت رسیدن سید محمد خاتمی و بعد افشای پروژه قتل های زنجیره ای توانست کمی آرامش پیدا کند، مجله موفق «کارنامه» را منتشر کند. آثار برخی شاگردان اش مانند کورش اسدی، شهلا پروین روح یا حسین آبکنار را در نشر آگه و مجموعه شهرزاد در بیورد. در فکر جایزه ای ادبی برود و چند مصاحبه ناب داشته باشد با روزنامه های اصلاح طلب آن زمان. عکس های اش در این صفحات منتشر می شدند و فضا جوری رقم می خورد که بسیاری می خواستند کتاب های نایاب اش را بخوانند هر چند رمان بلندی که نوشت؛

«جن نامه» همراه برخی آثار دیگرش باز هم اجازه انتشار مجدد پیدا نکردند اما مجموعه داستان های کوتاهش در یک جلد از سوی نشر نیلوفر به بازار آمد و همین طور بود وضعیت مجموعه دو جلدی مقالات اش؛ «باغ در باغ». اما مرگ گلشیری تراژدی محض بود در سال آخر دهه هفتاد. تکیده، پرفرغه و مملو از شور شده بود در ماه های آخر و انگار با وجود بیماری مزمن ریه انتظار مرگ نداشت. فیلم اشک های او در مراسم دفن پوینده بر نوارهای وی اچ اس دست به دست می شد. قصه «اتوبوس ارمنستان» لو رفته بود. نسل من به احترام این همه تحمل فشار از جا بلند شده بود مقابل گلشیری و دیگر نویسندگانی چون او. و او در خرداد سال ۱۳۷۹ از دنیا رفت.

شازده احتجاب و سال های دهه هشتاد و نود

بین سال 1379 تا سال 1384 شازده احتجاب چندین بار و در تیراژهای بالا منتشر شد. هر چند در این سال ها سر و کله جریان کتاب های افسستی نیز پیدا شده بود و برخی از آثار دیگرش که تا امروز هم اجازه انتشار نگرفته اند در بازار و با قیمتی پایین و البته بی هیچ حق و حقوقی برای خانواده اش به فروش می رفتند. رمانی مانند «جن نامه» یا «اهل هوا» در تیراژهای آنچنانی در دست فروشی ها و کهنه فروشی ها به پول نزدیک می شدند. همین طور بود وضعیت اکثر آثار دیگر. اما چند کتاب نیز در بازار بود. «دست تاریک، دست روشن»، «شازده احتجاب»، «آینه های دردار» و مجموعه های داستان های کوتاه اش.

از سویی جایزه بنیاد هوشنگ گلشیری نیز راه افتاد و به نویسنده گان جایزه می داد و هر سال هرکس فکر می کرد حق خودش با دوستاش یا دشمن اش در آن خورده شده! در واقع نیمه اول دهه هشتاد دوران شکوفایی نام و آثار گلشیری بود. با آن که روزنامه ها و نشریات تندروی پرونده ساز برای او قصه می ساختند و می پراکندند. سال 1384 نشر نیلوفر آخرین چاپ رسمی کتاب را که چهاردهمین اش محسوب می شد، منتشر کرد. با به قدرت رسیدن محمود احمدی نژاد مشخص بود که نه تنها گلشیری بلکه انبوهی دیگر از نویسند

گان و شاعران زنده و مرده دیگر جایی در ویتترین های رسمی نخواهند داشت. کتاب را اصلاحیه زدند.

طبیعی بود خانواده اش قبول نکنند و برای همین ممنوع شد و تبدیل به طعمه لذیذی برای کهنه فروش ها و اُفست کارها که در دوران احمدی نژاد تبدیل شدند به کارتل هایی چنان قدرتمند که امروز کسی انگار نمی تواند با آنها مبارزه کند. ورود دستگاه های چاپ دیجیتال و حذف فیلم و زینک حتی نسخه های کج و معوج اُفستی را تبدیل کرد به کتاب های مُنقح تر و آبرومند. تمام آثار گلشیری در بازار بود. این برای نسل جدید اتفاقی عالی به شمار می آمد و برای یک نویسنده که جان کنده بود تا کتاب های اش به فروش برسند تراژدی محض. از سویی دیگر در این سال ها نقدهای فراوانی به جهان داستانی گلشیری نوشته شد و چند کتاب هم درباره اش در آمد.

جریان شاگردان اش سعی داشتند رویه او را در محفل سازی ها ادامه دهند که عمدتاً ناموفق ماندند چه زمانه تغییر کرده بود و شکلی درک دیگری عوض. بسیاری از این شاگردان و نزدیکان اش در این سال ها کتاب چاپ کردند که جز چند نام، بقیه طرفی نبستند و نشان دادند در نهایت داستان نویس هایی متوسط اند و حتی گاه کار به جایی رسید که برخی بر گلشیری نقد برند که او موجب تک صدایی در سال های دهه هفتاد شده بوده. در حالی که در آن سال ها صداها چنان در گلو مانده بود که گلشیری هر چه کرد قابل تقدیر بود از این منظر. با وجود این همه حضور، نقدهای مختلف، بزرگ داشت ها، حمله ها، مجادلات قلمی و... همگی نشان می دادند

که او به عنوان یک داستان نویس کاملاً زنده است. اما دولتِ مهرورز تقریباً تمام کارهای او را ممنوع کرده بود و گاهی هم به نشریات درباره نوشتن از او هشدارهایی می داد که خود داستان دیگری ست. ممنوعیت انتشار شازده احتجاب این بار بسیار طولانی تر شد و عملاً همه عادت کرده بودند برای داشتن این رمان که با انواع جلدها هم منتشر شده بود سری بزنند به یک دستفروش، کهنه فروشی و حتی برخی کتابفروشی هایی که کارهای اُفست هم می فروختند. انگار غیررسمی بودن نویسندگان جدی ایران رویه ای ست برای خودش.

سیزده سال طول کشید تا هفته گذشته انتشارات نیلوفر چاپ رسمی پانزدهم «شازده احتجاب» را در حوالی چهل و نهمین سال انتشارش در تیراژ چهار هزار و دویست نسخه منتشر کند و میان انواع خبرهای بد، میان خبر لغو دیدارهای پاموک یا جمع شدن برخی کتاب ها از نمایشگاه، یکی از نمادهای امید در ادبیات ما را به بازار بفرستد. در واقع اتفاق جدی همین است... اینکه شازده احتجاب کتابی ست مهم و درباره اش انبوه نقدها و روایت ها نوشته شده و خواهد شد امری ست دیگر بلکه برای من جایگاه نمادین این کتاب که مدام مقابل سانسور ایستاده و از آن عبور کرده مهم است. این رویاسازی یک کتاب است برای نویسنده ای که من باشم البته چون من کم نیستند.

یکی به من پیغام داده بود که این نوستالژی بازی ست والخ... نه. شازده احتجاب هیچ خوانش نوستالژیکی به آن مفهومی که چنین افرادی در سر دارند ندارد و اصلاً مگر می شود از بازگشت رسمی و عینی یک اثر کلاسیک ادبیات ایران شاد نشد و به افتخارش دلگرم. و این نشانه امید شاید بتواند راهی بگشاید برای بازگشت بسیاری آثار دیگر و البته انتشار آثار جدید. و این انگار تخصص هوشنگ گلشیری ست که در غیاب تن اش هم امید می سازد برای نسلی که به آن باور داشت... سلام بر شازده احتجاب و هوشنگ گلشیری که تن اش زیر سنگ گور احتمالاً شکسته شده اش است و جان اش در این ادبیات می چرخد.